

# نقص در نگرستن

مجله‌ی شاه‌حسینی

نگاهی به اندیشه‌ی علامه جوادی آملی پیرامون اسلامی‌سازی دانشگاه‌ها

نکته‌ی ظریفی در امر آموزش وجود دارد و آن، وجه تربیتی سیستم آموزشی است. مهم است به این توجه کنیم که حین تعلیم به متعلم چه شیوه‌ی نگرستی را داریم در او تقویت می‌کنیم. هر سیستمی فضایی مخصوص را ایجاد می‌کند و این فضا محل رویش افکار و اعمال متناسب با آن می‌شود. سیستم آموزشی نیز این چنین است؛ آدم‌ها را تربیت و «افق دید»شان را تنظیم می‌کند. البته این وجه، منفی نیست اما گاهی مستور بودن آن موجب می‌شود واقعیت به گونه‌ای غیر از آنچه واقعاً هست، به نظر آید. این نوشته قصد دارد ضمن اشاره به چالش شکاف علم و دین در دانشگاه، مخاطب را با نظر یکی از علماء در این باره آشنا سازد.

گذشته و اکنون «علم‌آموزی» را باهم مقایسه کنید. متوجه نکته‌ی مهمی خواهید شد. وقتی به گذشته نگاه می‌کنیم می‌بینیم رشته‌های گوناگون به شیوه‌ی امروزی از هم تفکیک نشده بودند. این گونه نبود که علوم و معارف همچو جزیره‌هایی مجزا به کار خود ادامه دهند بلکه با نوعی هماهنگی و ارتباط رشد می‌کردند و با یکدیگر در دادوستد بودند. اما امروزه، همگام با تخصصی شدن علوم، تصویری که از عالم و آدم عرضه می‌شود مبهم و نامتجانس است و نوعی بیگانگی در میان داده‌ها و نتایج دانش‌ها به چشم می‌آید.

در گذشته وضعیت به گونه‌ای بود که ریاضیات و طبیعیات در دامن الهیات و در تعامل با فلسفه و حکمت الهی رشد می‌کرد و آموخته می‌شد. درواقع فلسفه‌ی الهی مبانی مهم و اساسی علوم تجربی را تأمین می‌ساخت. در چنین شرایطی بود که کسانی چون ابن‌سینا، ابوریحان بیرونی و .. تربیت شدند. ایشان طبیعت را موجودی قائم به خود و فرآیندهای طبیعی را وقایعی کاملاً تصادفی نمی‌دانستند بلکه آن‌ها را همچون کلماتی می‌دیدند که در بستر حکمت الهی معنا می‌شود. علامه جوادی آملی در کتاب «عقل در هندسه‌ی معرفت دینی» ذیل فصلی

با عنوان «اسلامی‌سازی علوم و دانشگاه‌ها» به این نکته توجه می‌کنند و اسلامی‌سازی دانشگاه را درگرو حل این چالش می‌دانند. ایشان معتقدند میان شاخه‌های معرفت تجربیدی و تجربی باید ارتباط و تعامل برقرار شود، در غیر این صورت، ناهماهنگی درونی و بیگانگی ناموجه علوم، کثرتی را سبب می‌شود که مانع از حصول معرفت حقیقی می‌شود. چنین نیست که علوم طبیعی بتواند بدون الهیات و فلسفه‌ی کلی، جهان‌بینی ارائه بدهد؛ چراکه خود به تنهایی موجودی معیوب است. علوم در سطح تجربی صرفاً وجه ظاهری اشیاء را موردنظر قرار می‌دهند؛ بنابراین، اگر افق نگاه ما به سطح تجربی محدود شود درواقع مبدأ فاعلی و



نیز مبدأ غایی جهان را از یاد برده‌ایم یا حتی باب شناخت این ابعاد را به روی خود بسته‌ایم. این وضعیت مثل این می‌ماند که در حال مطالعه‌ی لاشه‌ی طبیعت باشیم؛ در حالتی که دو بال مبدأ فاعلی و مبدأ غایی آن کنده شده است. علامه معتقد است که اگر قرار بر تغییر این وضعیت باشد نباید به تغییرات صوری مثل ساختن نمازخانه در دانشگاه‌ها اکتفا کرد چراکه چنین تغییراتی توان احیای فضای علم‌آموزی را ندارند. آنچه خلأ کنونی را میان علم و دین ایجاد نموده حاصل شیوه‌ی خاصی از نگرستن به



کانون روانشناسی اسلامی دانشگاه تهران

معرفت است؛ شیوه‌ای که حوزه‌های مرتبط معرفت را از هم منفک می‌سازد. لذا تغییر فضا درگرو هماهنگ دیدن حوزه‌های معرفتی است. به عبارتی، از نگاه افقی و محدود به طبیعت باید دست برداشت و به شیوه‌ی صعودی به مراتب جهان نگریست. نگاه افقی به طبیعت، تلقی معیوبی از علم به دست می‌دهد. این تلقی فضای تنفسی خاصی برای علم‌جویان در دانشگاه ایجاد می‌کند که موجب می‌شود افراد طبیعت را جز از زاویه‌ی علل مادی و نظام داخلی عالم ننگرند. در این حالت گویی افراد چشم خود را بر سطحی از واقعیت می‌بندند، طبیعت را با طبیعت تفسیر می‌کنند و نیز در پاسخ به سؤال‌هایی درباره‌ی اینکه «طبیعت از کجا آمده است و با چه هدفی؟» تلاش می‌کنند پاسخ را از خود طبیعت به دست آورند، حال آنکه دستیابی به این پاسخ‌ها با بررسی‌های تجربی ممکن نیست.

نظر علامه جوادی آملی در باب دانشگاه ریشه در دیدگاه ایشان درباره‌ی علم و دین دارد. ایشان ریشه‌ی شکاف موجود میان علم و دین را در برداشت‌های نادرست از رابطه‌ی عقل و دین می‌دانند. به‌طور خلاصه، ایشان معتقد است تمام علوم یقینی، چه تجربی و چه تجربیدی، دینی است و اگر امروزه چالشی بر سر رابطه‌ی علم و دین وجود دارد به این دلیل است که برخی عقل را در تقابل با دین می‌دانند؛ حال آنکه نقطه‌ی مقابل عقل، دین نیست بلکه نقل است. معرفت نقلی و معرفت عقلی دو نوع معرفت در دسترس انسان است که هرکدام در هندسه‌ی معرفت دینی جایگاه خاص خود را دارد. علوم تجربی با دین مخالفتی ندارد بلکه موضع عالمان می‌تواند این اختلاف را ایجاد کند. به عبارتی، سکولاریسم ریشه در این دارد که عالم چگونه به جهان می‌نگرد و چه موضعی در معرفت اتخاذ کرده است. با این حساب، تفکری که دانشگاه را به‌سوی سکولاریسم پیش راند، تفکری است که در شیوه‌ی «نگرستن» دچار نقص است؛ سطحی از واقعیت را از قلم انداخته و در نتیجه کائنات را قائم به خود می‌داند. علامه اصطلاح «تفکر قارونی» را برای این نوع نگرش در کتاب به کار می‌برد و آن را موجب شکاف بین حوزه و دانشگاه می‌داند.

۱. به نظر می‌رسد مقصود علامه از واژه‌ی «علم» آن‌گاه که از رابطه‌ی علم و دین سخن می‌گوید، بیش از آنکه «علوم انسانی» باشد، «علوم طبیعی» است.

# تمدن‌شناسی

زهرا شیداییان

در این شماره از نشریه و چند شماره‌ی آینده به بررسی و توضیح نگاه دکتر عطاءالله بیگدلی پیرامون تمدن‌ها و ویژگی‌هایشان خواهیم پرداخت. در این شماره از کتاب «تمدن‌شناسی» ایشان کمک گرفته شده است.

ابتدا به تعریف و تمایز تفکر، فرهنگ و تمدن می‌پردازیم تا معنای تمدن روشن شود.

## تفکر

عقاید و ارزش‌های ما، داورهای ما نسبت به جهان، زیبایی‌شناسی ما و فهمی که از جهان داریم، تفکر ما را شکل می‌دهد. درواقع به نسبتی که آدمی با وجود برقرار می‌کند، تفکر گفته می‌شود. این ساحت قابل حس نیست.

## فرهنگ

تفکری است که منجر به عمل جوارحی در فرد شود. فرهنگ، «عمل» است. هر کاری که فرد انجام می‌دهد فرهنگ اوست.

## تمدن

با تصرف در محیط و ساختن سخت‌افزارها، نرم‌افزارها، ساختارها و سازمان‌های اجتماعی، قانون و... به‌منظور تسهیل یا اصولاً ممکن شدن عمل (فرهنگ)، وارد حوزه‌ی تمدن می‌شویم. تمدن، وجه عمومی فرهنگ و تفکر است. به‌این ترتیب، تمدن اسلامی درواقع ظهور «عبودیت عمومی» در ساحت اشیای مادی و نظام‌های اجتماعی است و تمدن غرب ظهور و بروز «طاغوتیت عمومی» در ساحت جهان عینی و اجتماعی است.

می‌توان این تعاریف را با چند مثال روشن تر نمود:

اعتقاد به این که جهان محل عبادت است. (تفکر)؛ نمازخواندن و حج‌گزاردن (فرهنگ)؛ ساختن مسجد، حسینیه، اعطای مرخصی یک‌ماهه به حجاج و... (تمدن)

اعتقاد به این که جهان محل شهوت‌رانی است. (تفکر)؛ قمار، رقصیدن و... (فرهنگ)؛ ساختن خانه‌های فحشا، وضع قوانین قمارخانه‌ها و... (تمدن)



حال به نسبتی که میان تفکر، فرهنگ و تمدن وجود دارد می‌پردازیم.

### تفکر به مثابه‌ی مرکز:

تفکر، ذات هر عمل و تمدنی است. نسبت هر فرد و قومی با وجود، عمل و فرهنگ را ایجاد می‌کند و فرهنگ و عمل نیز عامل ایجاد ابزار و ساختار و تمدن است.

### رابطه‌ی تعاملی:

رابطه‌ی بین این لایه‌ها رفت و برگشتی است. لایه‌ی تمدنی متناسب، روی فرهنگ تأثیر خواهد گذاشت و عمل و فرهنگ درست تفکر را تقویت می‌کند؛ تفکر تقویت شده منجر به عمل بهتر و دقیق‌تر شده و عمل بهینه‌تر، تمدن کارآمدتری را سبب می‌شود.

### کل ارگانیک:

رابطه‌ی بین این سه مفهوم پویا و زنده است؛ یعنی تقدم و تأخر ندارد و کل نظام هم‌زمان دستخوش تأخیر می‌شود.

### فقدان لایه‌ها:

هر تفکری لزوماً به مرحله‌ی فرهنگ و هر فرهنگی لزوماً به مرحله‌ی تمدن نمی‌رسد. برای مثال، وضعیتی که تفکر اسلامی در دوران مدرن در آن قرار دارد چنین وضعی است. وضعی که در آن هر مسلمانی ذیل تمدن و صورت غربی زندگی می‌کند و امکان ساخت و استفاده از شهر، ساختمان، نظام‌ها، قوانین، تغذیه، لباس و... اسلامی را ندارد. سختی زیستن در جهان آخرالزمان همین است که مؤمن باید ضمن زیستن در جهانی که تمدن و ظاهر آن غربی و ملحدانه است، بتواند ذات و هویت اصیل ایمانی‌اش را در چنین جهانی حفظ نماید.

### اما در مورد تمدن بی تفکر:

گاهی اتفاق می‌افتد که تفکری موجب فرهنگ و تمدنی سترگ گردد، اما به تدریج آن نسبت با عالم و آن فهم و توجیه از عالم سست شده و دچار شکست شود. این شکست و سستی، خود را در ساحت تمدن زود هنگام نشان نمی‌دهد چون تمدن‌ها ایستایی دارند. بنابراین ممکن است تفکری از بین برود اما آثار تمدنی آن تا ده‌ها سال باقی بماند. به نظر می‌رسد غرب اکنون در چنین وضعیتی است.

## ثمره‌ی ارتباط لایه‌ها و نگاه تمدنی به عالم

### (الف) دید عمقی و تأویلی:

در پشت پرده‌ی هر تمدنی (از شهر و لباسان تا قانون و ساختار سیاسی، رسانه و سینما و تلویزیون و بیمارستان و...) تفکری نهفته است. نگاه تمدنی سعی می‌کند تفکر مبنایی هر تمدنی را نشان دهد. (نگاه طولی)

### (ب) دید جامع:

در هر تمدن اجزای آن تمدن باهم پیوستگی دارند. تمدن، یک نظام و فرآیند تاریخی است که رو به سوی تکامل دارد و اجزای آن به تدریج منسجم‌تر می‌شود به طوری که در یک تمدن نسبتاً بهینه می‌توان با دیدن یک جزء، نحوه‌ی تحقق سایر اجزا را دریافت. مثلاً با دیدن خیابان‌ها و شهر می‌توان لباس و غذا و سیستم حکومتی را حدس زد. در واقع نگاه تمدنی تلاش می‌کند امور را به صورت مرتبط و یکپارچه و یک کل منسجم بنگرد. (نگاه عرضی)

### (ج) صبر تمدنی:

تمدن، فرآیندی تاریخی و تدریجی و ساخت آن نیازمند «صبر تمدنی» و استقامت است. چه تمدن‌های باطل و الحادی و چه تمدن‌های ایمانی برای رشد و بسط، نیازمند تلاش مردان پر اراده و صبر بر کمبودها، بلاها، گرسنگی، جنگ و... هستند. نباید توقع داشت در کوتاه‌مدت بتوان تمدنی ساخت. در تمدن‌های کنونی این زمان از دویست تا سیصد سال زمان برده تا آن تمدن در آغاز راه بهینه‌سازی خود قرار بگیرد.

# نگاهی به نظریه‌ی تأسیسی علم دینی

در واقع، با توجه به نفوذ عمیق پشتوانه‌ی متافیزیکی در مرحله‌های مختلف بسط و گسترش یک نظریه‌ی علمی، می‌توان نظریه‌ی علمی را به نحوی با‌سما، به پشتوانه‌ی متافیزیکی آن منتسب دانست. در صورتی که اندیشه‌های اسلامی بتوانند چنین نفوذ عمیقی را در جریان تکوین رشته یا رشته‌هایی از علوم انسانی عهده‌دار شوند، به سبب همین نفوذ محتوایی، می‌توان آن را به صفت اسلامی منتسب ساخت و از علوم انسانی اسلامی سخن گفت. علم دینی به این معنا، موجودیتی یکپارچه خواهد داشت.

پس از تکوین فرضیه‌ها، نوبت آزمون تجربی آن‌ها فرامی‌رسد و اگر شواهد کافی فراهم آید، می‌توان از یافته‌های علمی (تجربی) سخن گفت. این یافته‌ها؛ ۱. علمی‌اند، زیرا از بوته‌ی تجربه بیرون آمده‌اند ۲. دینی‌اند، زیرا رنگ تعلق به پیش‌فرضی دینی دارند ۳. از ساختاری همگن و یکپارچه برخوردارند، زیرا فرضیه‌ها در پرتوی پیش‌فرضی معین و به تناسب و اقتضای آن پیش‌فرض تحول یافته‌اند ۴. و سرانجام، از این اتهام به‌دورند که دین را به آزمون و تجربه گرفته‌اند؛ زیرا آنچه به آزمون گرفته می‌شود، «فرضیه‌های ما» است که ملهم از ایده‌های دینی‌اند، نه خود ایده‌های دینی.

در ادامه، دکتر باقری صرف‌نظر از امکان علم دینی، فرآیندی را که می‌توان برای تکوین علم دینی با رویکرد تأسیسی در نظر گرفت و همچنین چگونگی ارتباط این علم پدید آمده با علوم انسانی موجود را توضیح می‌دهد:

هرگاه مضامین متافیزیکی بتوانند در مراحلی چون گزینش مسئله، انتخاب مفاهیم و الگوهای برای فهم مسئله، طرح پژوهش، انجام مشاهده، پیش‌بینی و تفسیر، تأثیرآفرینی خود را آشکار سازند، فرایندی شکل گرفته است که محصول آن، دانش‌هایی متناسب با اندیشه‌های اسلامی خواهد بود.

علوم انسانی اسلامی تا آنجا که به منزله‌ی علمی از سنخ دانش تجربی در نظر گرفته می‌شوند، باید در چنین فرآیندی تکوین یابند و تا آنجا که صفت اسلامی را با خود به همراه دارند، باید از آن گونه پشتوانه‌ی متافیزیکی برخوردار باشند که از اندیشه‌ی اسلامی برگرفته شده باشد.

به این ترتیب، در صورتی که علوم انسانی از نوع اسلامی پدید آید، تفاوت آن با علوم انسانی معاصر، کم‌وبیش مانند تفاوتی خواهد بود که هم‌اکنون میان نظریه‌های رقیب در عرصه علوم انسانی وجود دارد؛ همچون نظریه‌های رفتارگرایانه، انسان‌گرایانه و شناخت‌گرایانه. همچنان که این نظریه‌ها بر بنیان‌های متافیزیکی متفاوتی استوار شده‌اند و این تفاوت، در مراحل بسط نظریه‌های مذکور جلوه‌گر شده است، علوم انسانی اسلامی نیز بر بنیان‌های متافیزیکی معینی استوار خواهد شد و برحسب آن‌ها، در مراحل بسط خود، ویژگی‌ها و اختصاصاتی خواهد یافت. هویت علوم انسانی اسلامی را در چنین فضایی باید به تصور درآورد تا هم از غرابت آن کاسته شود و هم قرابت آن با حوزه‌ای که می‌خواهد به آن تعلق گیرد، یعنی حوزه‌ی علوم انسانی، مشخص شود.

در شماره‌ی بعدی، به ابهامات وارده به این نظریه نیز خواهیم پرداخت...

در بخش‌های قبل به علم دینی، امکان یا عدم امکان و انواع نظریات پیرامون آن پرداختیم. کسانی که تعبیر «علم دینی» را معنادار تلقی می‌کنند، ممکن است نوع پیوند علم و دین را به انحصار مختلفی لحاظ کنند.

در ادامه به سه تلقی در باب این پیوند اشاره خواهیم کرد؛ لازم به ذکر است رویکرد سوم تحت عنوان رویکرد تأسیسی، توسط مؤلف دفاع شده است.<sup>۱</sup>

این مطالب که ذیل عنوان «هویت علم دینی» در شش شماره از نشریه درباره‌ی آن صحبت کردیم، بر اساس نظریات و دسته‌بندی‌های دکتر باقری ارائه شده است. در نهایت، در بخش‌های بعدی، به نقد و بررسی نگاه دکتر خسرو باقری در این کتاب از دید برخی نقادان خواهیم پرداخت و نتیجه‌گیری را به مخاطبان خواهیم سپرد...

### (۱) رویکرد استنباطی

این رویکرد در علم دینی مبتنی بر دین‌شناسی دایره‌المعارفی است که پیش‌تر مورد بررسی قرار گرفت. در این دیدگاه، تصور بر این است که دین همه‌ی علوم را با همه‌ی جزئیات آن‌ها در بر دارد. بر این اساس، اگر قرار باشد علم دینی فراهم آید، باید کوشید تا با مطالعه‌ی دقیق متون دینی، مواد مورد نظر علم را از آن‌ها استنباط، استخراج و اکتشاف کرد و سپس آن‌ها را سامان بخشید.

در نظر دوم، عقیده بر این است که اصول کلی همه‌ی علوم در دین یافت می‌شود. بر این اساس، اصول و کلیات از متون دینی استخراج می‌شود و سپس به شیوه‌ی استنباطی، یافته‌های جزئی مشخص می‌شوند.

در این قسمت دکتر باقری با نقدهای زیر این دیدگاه را مردود می‌شمارد:

۱- تعارض‌های احتمالی بین استدلال فرد با مبانی دینی وجود خواهد داشت.

۲- علم به‌دست آمده از متون دینی، جزمی و غیر پویا خواهد بود.

۳- این علم واپس‌گرا است و به لحاظ علمی تهی است، چراکه به یافته‌های جدید دست نمی‌یابد.

۴- این حرکت واپس‌گرایانه در معرض التقاط قرار دارد؛ التقاط بین متون دینی و یافته‌های علمی.

### (۲) رویکرد تهذیب و تکمیل علوم موجود

تلقی دیگر از علم دینی این است که علوم موجود با نظر به اندیشه‌ی اسلامی، از ناخالصی‌ها و انحرافات پیراسته شود و احتمالاً بخش‌هایی نیز بر آن افزوده شود.

در این قسمت نیز مؤلف به علل زیر، این دیدگاه را مردود می‌داند:

۱- تهذیبی برای یکپارچگی علوم

۲- به‌وجود آمدن مجموعه‌های ناهمساز و ناسازگار به علل مبانی متفاوت

۳- برداشت‌های سلیقه‌ای از متون دینی برای هماهنگ شدن با نظریات علمی

۴- استناد به جملات مجمل در متون دینی و در نتیجه، احساس بی‌نیازی کاذب و عدم تلاش و جستجو در ادامه‌ی آن

۵- کم‌مایه و انمودن متون دینی در برابر نظریات مفصل علمی

### (۳) رویکرد تأسیسی

این رویکرد، رویکرد قابل دفاع از نظر مؤلف است. باور مؤلف بر این است که امکان سخن گفتن از علوم انسانی اسلامی، در گرو آن است که بتوان پاره‌هایی از اندیشه‌ی اسلامی را به منزله‌ی پشتوانه‌ی متافیزیکی برای تحقیق در علوم انسانی لحاظ کرد.

۱. منبع: کتاب «هویت علم دینی» نوشته‌ی دکتر خسرو باقری